

فواد فاروقی


# آتش سا

30book



سرشناسه : فاروقی، فواد، ۱۳۲۳.  
عنوان و نام پدیدآور : آتس سا، نیمه گم شده داریوش بزرگ / فواد فاروقی.  
مشخصات نشر : تهران: سمیر، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری : ۵۴۴ ص.  
شابک : 978-964-220-258-4  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
موضوع : آتس سا، ۴۷۵-۵۵۰ ق.م.--داستان  
موضوع : داستانهای فارسی -- قرن ۱۴  
رده بندی کنگره : PIR۸۱۵۶/الف۱۷۴۳ ۱۳۹۴  
رده بندی دیویی : ۸۶۳/۶۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۴۰۶۷۸۰۲

300book



آتس سا

فواد فاروقی

چاپخانه: پیام

چاپ اول: ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۵۰

شابک: ۴-۲۵۸-۲۲۰-۹۶۴-۹۷۸

آدرس: خیابان اردی بهشت شمالی - کوچه وحید - شماره ۱ - واحد ۴

تلفن: ۶۶۹۶۰۶۰۳۶۴۴۱۲۷۲۶

[www.samirpublication.com](http://www.samirpublication.com)

۳۵۰۰۰ تومان

این کتاب، با نگاهی به کتاب‌ها و پژوهش‌های زیر فراهم آمده است:

- تاریخ شاهنشاهی - ۱. ت. اومستد کتاب مقدس  
کورش یاذوالقرنین - عبدالکلام آزاد  
سرگذشت کشتیرانی ایران - پرفسور هادی حسن - ترجمه احمد اقتداری  
امپراتوری هخامنشیان - پی یربریان - ترجمه ناهید فرغان  
جامعه‌شناسی جمعیت - دکتر محمد تقی شیخی  
تاریخ ایران - سرپرسی سایکس - ترجمه فخردایی گیلانی  
تواریخ - هرودوت  
قوانین - افلاطون  
کتاب مقدس  
منم کوروش - امید عطایی فرد  
تاریخ جنگ‌های ایران - علی غفوری  
تاریخ ایران باستان - شادروان حسن پیرنیا  
اطلس تاریخی جهان - ایودک  
مروری بر تحولات فن آوری سلاح نظامی - احمد عقلمند  
زن به ظن تاریخ - استاد بنفشه حجازی

۲۵۱	نگارخانه	۳۱
۲۵۸	شورشگر پُر خروش	۳۲
۲۶۶	لوح کوروش بزرگ	۳۳
۲۷۵	سکه زرین	۳۴
۲۸۳	عروس پنجاب	۳۵
۲۹۴	رقیبی دیگر	۳۶
۳۰۳	طاووس پیر	۳۷
۳۱۰	نقبی به گذشته‌های عاشقانه	۳۸
۳۱۶	از جان گذشته	۳۹
۳۲۹	کالسکه زرین	۴۰
۳۳۸	گل و خاکستر	۴۱
۳۴۹	بخش پنجم - باران مهر	
۳۵۱	بزم نیمه کاره!	۴۲
۳۵۷	تک سوارا!	۴۳
۳۶۴	بهای بابا!	۴۴
۳۷۲	آتنی‌ها را فراموش مکن!	۴۵
۳۸۱	دشمنان ایران و انسان	۴۶
۳۸۹	آرتی بیوس	۴۷
۳۹۹	مهربان چون باران	۴۸
۴۰۴	فتنه انگیزان	۴۹
۴۱۰	افسانه واهی!	۵۰
۴۱۶	شجاعت اعتراف	۵۱
۴۲۷	بخش ششم - بازیگری‌های سرنوشت	
۴۲۹	عشق و هنر	۵۲
۴۴۱	مهمانان ناخوانده	۵۳
۴۵۶	یک گلستان، گل!	۵۴
۴۶۵	سایه حمایت	۵۵
۴۷۷	بازیچه دستان عشق!	۵۶
۴۸۷	زلزله عشق!	۵۷
۴۹۵	فاصله‌ها	۵۸
۵۱۰	عروس مرگ	۵۹
۵۱۷	باران مروت	۶۰
۵۲۵	ستاره‌یی که رفت	۶۱
۵۳۱	بخش ششم - نیک‌فرجامی‌ها	
۵۳۳	عروس نازنین	۶۲
۵۳۹	وصیت داریوش	۶۳

## به جای مقدمه

تاریخ بر این گفته درخشان، صحنه گذاشته است:  
"پشت سر هر مرد موفق، زنی شایسته ایستاده است."  
داریوش بزرگ هخامنشی، در مدت فرمانروایی اش، زنانی چند را به ازدواج خود در آورده است، جمله‌گی از خاندان نجبای پارس.

نام این زنان به گواه تاریخ، چنین بوده است:

۱. پارمیدا (پارمیس) دختر گنومات مغ (بردیای دروغین)

۲. آرتیسون، دختر کوروش بزرگ

۳. فدیمه، دختر اتانس (هوتان)

۴. مروئه، دختر کوروش بزرگ

۵. فرات‌گونه، دختر اتانس

۶. آتس‌سا، دختر کوروش بزرگ<sup>۱</sup>

و...

این کتاب به سرگذشت آتس‌سامی پردازد و ماجراهای زمانش؛ به سرگذشت زنی که شخصیت داریوش را پرورد و در وقع نیمه‌گمشده شخصیت او بود.

بارها در کتاب‌هایم، خاطرنشان کرده‌ام، ماجرا به غیر از چارچوب داستان، در واقعیت‌های محض تاریخی می‌گنجد و شاخ و برگ داستان پردازانه از آن من است. اما هیچ‌گاه واقعیت‌ها را به دست قصه‌سازی، به شهادت نرسانده‌ام و هنگام انعکاس واقعیت‌ها به آثار خبرگان تاریخ، رجوع کرده‌ام.

در این کتاب، بارها به سنت‌های منسوخ شده و رایج هندوان اشاره شده است، اگر مرا به این سنت‌ها، آشنایی است، به خاطر سال‌ها زیستن در آن سامان است و معاشرت با

۱. مأخوذ از کتاب زن به ظن تاریخ - تألیف ارزشمند استاد بنفشه حجازی.

آگاهان و اندیشمندان هند و مطالعاتی درباره آن سرزمین.  
ضرورت آوردن این مطلب، به خاطر آن است که گمان نبرید آن سنت‌ها، ناشی از  
خصیصه داستان پردازی من است.

30book

## آخرین یادگار کوروش

آتش سوزان زبانه می‌کشد:

در پرستشگاه‌ها!

مردم، هزاران گل را

به رودانداخته‌اند.

تا امواج با تن لطیف‌شان

معاشقه کنند!

بر زمین گذرگاه‌ها و میدان‌ها

آب پاشیده‌اند

تا عطر خاک، بیدار شود،

و مشام همگان را پر کند،

شوش را فروزان کرده‌اند،

مشعل باران کرده‌اند،

شب شهر، رنگ روز

به خود گرفته است،

ای باد، آهسته بیا،

احتیاط کن،

مبادا خللی به این جشن فرخنده

برسانی،

جشن ازدواج داریوش با

تنها یادگار کوروش.

ای باد به آهستگی،

به مبارک باد این جشن فرخنده بیا!

گیر یاس، بانگهای دقیق، داریوش را برانداز کرد و زبان به اعتراض گشود:  
- دیرگاه است، ساعتی از رسوب شب در شوش می گذرد، ولی تو هنوز جامه ارغوانی  
پادشاهی به تن داری؟! زود به گرمخانه برو، سر و تنت را به آب بسیار، جامه سفید  
دامادی را به تن کن، امشب همه مردم شوش دست در یک سفره می برند!  
داریوش، نجیب زادگان پارسی را از نظر گذراند و گفت:

- در مدتی که بستری بوده ام، به کارهای مملکتی نرسیده ام، می خواستم آن ها را  
بررسی کنم و برای شان تقدم و تأخیری قایل شوم، همین بررسی و قتم را گرفت، آخر  
نمی شد کارم را ناتمام بگذارم.

وین دفرنه، طنز و ظرافتی در کلامش آورد:  
- امشب همه کاری را می توانی ناتمام بگذاری، به جز یک کار!  
با این گفته، موجی از خنده در تالار پیچید، گبر یاس نگذاشت وین دفرنه به  
شوخی هایش ادامه دهد:

- داریوش تاکنون چند باری ازدواج کرده است، آن قدر تجربه دارد که بداند در  
چنین شب فرخنده یی، چه کاری را نباید ناتمام گذاشت!

وقت تنگ بود، از ساعت ها پیش، مردم به میدان ها و گذرگاه ها ریخته بودند و  
ترانه خوانی می کردند، شادمانی شان را ابراز می داشتند. به ابتکار هوتانه در محوطه یی  
بزرگ، بیرون از دروازه اصلی شوش، صدها آشپز، انواع خوراکی ها را تدارک  
می دیدند.

در فاصله هر ده گام به ده گام، مشعلی فروزان در زمین نشانده بودند و قرار بر این بود  
که سفره یی بس بزرگ، در آن مکان گسترده شود، سفره یی که درازایش به نیم فرسنگ  
برسد و پهنایش از سه قدم تجاوز نکند، داریوش تصمیم داشت او و همسرش در یک  
زمان، به همراه اغلب مردم شهر، لقمه یی از آن سفره بگیرند و برای کسانی که بر اثر  
کهولت امکان حضور در کنار سفره نداشتند یا زنانی که آخرین روزهای بارداری شان را  
می گذراندند و نیاز به استراحت داشتند و همچنین کودکان در خانه مانده، در ظرفی  
جداگانه، غذا ببرند تا از شام عروسی داریوش و آتس سا به همگان سهمی برسد.



تدارک دیدن چنین سفره‌یی آسان نبود. صدها سپاهی، آن شب مأموریت پذیرایی از مهمانان را عهده‌دار شده بودند و وظیفه داشتند به محض آن‌که ظرف غذایی خالی شد، دوباره آن را پر کنند.

نجیب‌زادگان پارسی برای آن‌که هزینه سنگین چنین جشنی بر خزانه دولت تحمیل نشود، بی‌دریغ سرمایه‌شان را به کار انداخته بودند، همه هزینه‌ها را تقبل کرده بودند تا جشنی مفصل و شایسته برپا دارند، جشنی برای شاه هخامنشی و آخرین یادگار کوروش. به غیر از گذرگاه‌ها و میدان‌ها، پرستشگاه‌ها نیز در آن شب رونق و ازدحامی به خود می‌دید، هرچند گاه، عده‌یی از مردم به چنان مکان‌هایی می‌آمدند و دست به نیایش برمی‌داشتند؛ برای داریوش و آتس‌سا، آرزوی عمری دراز می‌کردند و برای ایران، آرزوی بهروزی.

به راستی برای نجیب‌زادگان پارسی عجیب بود، در چنان شبی که همه مردم شهر، کسب و کارشان را تعطیل کرده بودند، داریوش ساعت‌ها به بررسی امور معوقه بپردازد. گبر یاس، داریوش را به صدای هلهله مردم که به درون کاخ شوش نفوذ می‌کرد، توجه داد:

- این مردم، ساعت‌ها است که می‌کوبند و می‌خوانند، اما تو سرت را به کارهای ناتمام مشغول داشته‌یی؟... مگر این تو نبودی که شب دوشین، به خاطر رسیدن به آتش‌ساز از پانمی‌شناختی؟

و به داریوش مجال نداد که پاسخی به پرسش‌هایش بدهد، دست او را گرفت و در حالی که او را از تالار بیرون می‌کشاند، گفت:

- اگر خودم دست به کار نشوم، تو وقت را به بطلت خواهی گذراند و زمانی بر سر سفره شام حاضر خواهی شد که همه خوراکی‌ها یخ کرده و از دهان افتاده است.

و داریوش را ابتدا به گرم‌خانه برد تا با شستن سر و صورتش، شادابی را به چهره‌اش بازگرداند و خستگی ساعت‌ها کار را از وجودش بزدايد.

\*\*\*

غریو شادی و هلهله مردم شوش، پایانی نداشت، این هلهله زمانی به اوج رسید که داریوش و آتس‌سا، دست در دست هم از کوشک به در آمدند، هر دو لباس سفیدرنگی به تن داشتند، لباسی به سفیدی برف.

آتس‌سا گردن‌بندی از زمرد به گردن داشت و گوش‌آویزهایی به همان جنس به گوش، او هیچ زیور دیگری به کار نبرده بود، فقط پارچه‌یی سفید، به نرمی حریر و به لطافت پر، بر سر انداخته بود، داریوش در آن شب، بر جامه سفید رنگش، شمشیری

# ATTOUSSA



ISBN: 978-964-220-258-4



9 789642 202584

